زیرا که نوع حیات از خلق صورت نبنده و گویند مراد بسط عظمت و در تفسیر کبیر مثل میکند که دعا عیسی و احیا اموات این دو کرامت
یا قوم در تفسیر آورده که در وقت احیا خداوند را بسبب نام میکرد و یا حی یا قیوم یا دیم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد و نزد محققان
عیسی مظهر جامع الهی بود و او را روح الله بجهة آن گفتند که روح او در صفت اول در صفوف ارواح واقع شد چه مقرر است
که روح حقیقه که عقل کل را گویند از نشان شد و اندیار روح افراد و کل حمد در یک صف اند موجود شد و از خدای فی سایط و اطوار
و چون روح عیسی فایض از حضرت گفت بود بی وسایط اهلی از آسمان و تاثیر نیست خرحضرت مبدع رجل گرد و همه صفات
برشال آلات وارد اند چنانچه بزرگی در رتبه توحید افعال فرموده بیت آنانکه بجهد در هر کار نرفت خود را بجان کار از پای نیفتاد
قاتل شده اند از آنکه فاضل هست و ایشان همه برشال است از اند اگر مفسر از الفاقت چهار مرده را زنده کرده از اسماء حق
متفق علیه اند که کشف فیه یکی از اسما که بران اتفاقست عازر بود عیسی را بسیار دوست داشتی و تمنی عازر بیمار بود از مرض
او تا منزل عیسی سه روز بود خواهم خود را زنده عیسی در ستاده الله حما حصور موتوا النور در روح انبود ماتوت رضا بدهم
اگر یار نزد دیگر آید قدم دور نباشد اقتضا اهانت و نزد که خواهر مثل حرام فدرت عیسی است ساقی قضا را نساز خاطر جو دانا
بجاء العظم الا تستاخرون ساعة ولا یستقدمون در کام جان عازر بریخت ع الست کاس کل الناس یا قوم عازر
یکروز و شب بر دند و چون از خواهر مثل چیزی نماند او را دفن کردند از انجانب حضرت عیسی با یاران رجیع کرده بیافت خواهر
از درگ برادر فغان بر کشید و در سوز فراق اشک گرم از دیده های بارید بیت چو چاچو ابر بنارم تبرا قطره چشم ع اگر کبر تن
آن شمر انفصه سوخت عیسی بران فقیر و حرام انه آمد باتفاق جمعی از اهل بیت وفاق و نفاق بسر قبر عازر رفت و بعد از
ادعا و دو رکعت نماز از روی اخلاص نیاز این عاجز بزبان مبارک راند که اللهم رب الغیاث الشیع والارضین الشیع الیک
ارسلک عبدی الی بعد الاجل بعد الی دینک و احیه لی الوفی یا ذالک فاحی العاذر حضرت عزت بدعا عیسی عازر را زنده کرد
و او سر از خاک بر دن کرد و رنج از موی شیخ بکشید بر عیسی سلام کرد و مدت مدید زنده گانی یافته متاهل شد و او را از زندان دید
انگشتر و دم از آن ساعت این العجوز بود و اختیار آمده که هر زنی را پسر مرده بود و او را بر جنازه نهاده بکوستان می بردند کاه
بر حضرت عیسی گذشت مادرش در عقب جنازه خرج بسیار و نالهای بی اندازه میکرد بیت رفتی و دل تو ام یادگار ماند صبحت
از تو در دل رسید و ار ماند عیسی شفقت دامن گیر شد و گفت ای عجوزه چم خوز که من از خدای تعالی درخواست زنده
بشاهد و جمال قرة العین روشن گرداند پس عاکر و آن پسر در حال زنده گشت و همچنان کفن در روی پیچید و از جنازه بر آن
آمد جنازه خود را برداشته بسوی عازر و آن شد سام سام بن نوح است و سبب راحیا آن کان بود که سکران عیسی گفتند
گروهی رو دند و میگفتند که تو بیا العهاست بر دن و باشد که آن سکته گرفته باشد که باز با خود آید اگر نه و گفته را الباس حیوة
غبار شبهت از دیده بصیرت مرتفع گردد پس کرا اتفاق بسر قبر سام بن نوح آمد و در مقام القصص در آمد و صدای دعای که کرد
عیسی کرده بود و او را در پستاده است بشمار سید بیت شرد و کرد کردون می خورشید سیما میرسد زنده شد ای

دل کاملان عیسی را میرسد یعقوب از خواب این گفت که من این کار کنم و صدای قدوم مبارک شما در این شراب کم و عیسی در دل
کسی که از من کرد و توبه باشی دیگری که او را تو مان گفتند دی است عاشق او کرا اجازت دو با هر آنان یعقوب بر دم میگفت بر
دیدار ما ای شمعون برخاست که یا روح الله اگر ذنب من ثالث ایشان باشم عیسی بر دم خورشید و بود طرق دست
بر طرف نهاده و زبان بعفش ندخت نهاده بود و پیکار ایشان آواز بر کشیدند کرای قوم سرکشید بیت چاید بیار کرکو
دمیدست بنازید بنازید که آن یار رسیدست ایک حضرت عیسی روح الله بقدوم شریف این نظر زیب بخشیدست ابا
دل از دو و نفس عیش بدر و از دست بقبال نمایند بدین تیمن او در آید و دان بعد از استماع این سخن پیکار
بر ایشان هجوم کردند و گفتند که چند این سخن از شما که هست یعقوب از خوفهای عاجز شان شده و خود سوداهای عجیب گرفته
و ظهر از ترش عیسی بر خوف حال خود کشیده و بجاز اسباب از دو طایفه بیرون آورد و تو از قوت یقین و معرفت دین
روی بادیا نهاده و همان سخن را تکرار نمود و هر چند از اطراف و جوانب دخت کوشید بکجای نرسید و چند که باد ساید از آن
خود بر گشت بیت آنجا که سنتهای کمال را راست هر چند بترس بجهت زیادت القصه او از دو ملک بر زند و از آن
او از جارت شایعت عیسی آن کردند چون از طرف و جزا تزام طریقه مسیحا چیزی بظهور نیامد حکم شد که دست و پای و سر زنده و
بر کنده و در فرید بیفکنند شمعون از این حال خبر یافته بر سبیل تجال پیاده و رفتی که ملک با اکابر قوم بتماشا آیند و دست
و پای از بریده و دیده باز کند و بوی رسیده از مشاهده که صورت تغیر نباشد و خود را در حلقه ایشان افکند و پرسید که این کار
چه اثر شد که تحمل این مشقت و متوجب این عقوبت کشته اهل شهری مردم غریب و نه از روی غضب بگم بر دو زده کشتند
بیت تا با این نصوبیا چه کار است شمعون را بر از نزدیک ملک نفت و از سبب غریب آن شخص صفا بنو گفت ملک
این تلبیس عیسی میشاید و ما دشمن ایم هر کرا پست این شخص کند سزا و جزای او هست شمعون پرسید که عیسی چه کس است و چه شیوه
داد از کیست ملک گفت شنیده ایم که شخصی بنوی میگفتند که من بی پدر حاصل شده ام و عقل کاملی دارد که گوئی تربت دو عقده تیمه نظر کرد
و هر کرا این سخن بر کذب ما را و حمل میکنیم و با این همه میخواهد که دینی گفت باشد مرد و از از سلوک طریق قدما باز و در خون
ملک گفت این مبتلا دعوی عظیم کرد و حجت قوی پیش آورد و گمان شوان بر دکه چکس قادر باشد بر دو زنده کردن
کوری بجا بر یا کسی که ما دون باشد از نژاد و پیر کرا خدای در چنین کاری تایید دهد او را ساحر و کذاب شوان گفت بیت شاخ
کرد و افعال غیبی کراست سامری بایه پیغاجو تواند کردن پس کرا بار شمعون بجهت تاکید کلام و بر ایشان دست خود تا
عیسی تو از گفت ای مبتلا اگر عیسی عاجز شود از آنچه تو گفتی رد باشد که هر چه خواهند او صاحب تو میکند تو مان گفت
اگر آنچه گفته هر شود ملک را و قتل من و هر کر بود بین پیغمبر باشد حجت است کرین سخن خلافت بود خون بر
شمعون گفت ای ملک چه شود اگر عیسی جوانی تا آنچه را میگوید از سوال کنیم اگر کاذب گذرین شخص بیاید کشت اگر راست
خود نبود و اگر اقرار نماید حال زود بیرون نخواهد بود یا قادر نباشد بر احیای موتی و بران تقدیر هر چه از جفا و دی دستاجان ای